

مردی با چشم‌های حادثه ساز - قسمت چهارم

ضمانت برای آزادی



مهدی نادر
روزنامه نگار

در حادثه

کدخدا و بارانش به پای تپه‌ای رسیده بودند که یک قلعه قدیمی با برج و باروی فرو ریخته‌ای بر فراز آن به چشم می‌آمد، قلعه‌ای که سال‌ها محل استقرار امنیه‌ها بود و با گذر زمان، در باد و باران که چشم‌های قامت بلندش علف‌های انبوه پوشانده و درختچه‌های انجیر وحشی رویده بود.

یک تفنگچی که بر فراز برج نگهبانی می‌داد، با دیدن جمعی در پای تپه، تفنگ برنواش را از روی دوشش رهاوند و آماده شلیک در دست گرفت. در نور تند آفتاب که چشم‌هایش را می‌زد، ابرو در هم کشید و فریاد زد:

- شماها کی هستید؟ جلوتر نیایید ببینم.

کدخدا پیشاپیش جمع قرار گرفت، یک دستش را به نشانه آشنایی بالا برد و با صدای بلندی گفت: غربیه نیستیم، تفنگچی، من کدخدا با ریش سفیدان آبادی آمده‌ایم، کاظم بدشگون را ببریم که زندانی در این قلعه است، کلانتر خبر داده که آمده‌ایم به دیدنش تا مرد بدشگون را تحویل بگیریم، من پیش کلانتر، ضامنش شدم، نگهبان تفنگش را پایین آورد و گفت:

- ها... بله... خبر دارم، کلانتر منتظر کدخداست، بقیه همان‌جا منتظر بمانند.

فقط کدخدا اجازه دارد وارد قلعه بشود که ضامن زندانی شده.

کدخدا گفت: شاکي خود ما هستیم، اما همه اهل آبادی رضایت داده‌اند که آزادش کنیم و با خودمان ببریمش و تفنگچی نگهبان رضایت داد کدخدا وارد قلعه شود که کلانتر را ببیند و مرد «شورچشم» را با خودش بیرد که لباس شمر بر تن‌اش کنند تا طلسم بشکند و باران بیارد...

پس از انتظاری خستگی‌آور، یک لنگه دروازه بازداشتگاه با صدای قوقُز لولای رنگ‌زده‌ای به روی کدخدا باز شد و قراول مسلحی که به روی بام قلعه

قدیمی نگهبانی می‌داد، سر به پایین خم کرد و فریاد زد:

- کدخدا بیایید تو، کلانتر منتظره.

یک نگهبان که یونیفورم کهنه و رنگ و رو رفته امنیه‌ها را بر تن داشت، از لای دولنگه دروازه سر بیرون آورد و گفت: کدخدا بیایید تو.

یک لنگه دروازه که پس رفت، کدخدا قدم در دالان نمناک و نیمه تاریکی گذاشت و قراول، تفنگش را روی شانه‌اش جابه‌جا کرد و با اشاره به در یک اتاق در ته دالان نیمه تاریک گفت:

- اتاق کلانتر اونجاست، منتظر شماس، مواظب باشید زمین نخورید کدخدا. در نیمه راه دالان یک فانوس که به سینه دیوار نصب شده بود، نور زرد یرقانی و لرزان‌ش را به روی آجرهای قزاقی کف دالان می‌تاباند و بر سینه سقف پرپر می‌زد. کدخدا پیر که با نگاهی بیمناک و احتیاط آمیز در فضای نیمه تاریک قدم برمی‌داشت، یک دست را به طرف دیوار دراز کرده بود تا در صورت لغزیدن پایش، زمین نخورد. به آخر دالان که رسید، با تردید یک پایش را به درون اتاق گذاشت و نفسی به آسودگی کشید. کلانتر خودخوانده به احترام کدخدا پشت میزش بپا خاست و با لبخندی گفت:

- خوش آمدی کدخدا، چه خوب شد پادی از ما کردی؟ این مرد خپله که خود را کلانتر معرفی می‌کرد، قدی کوتاه و شکمی برآمده، صورتی تیره و گوشت‌آلود داشت، یک چراغ نفتی بالای سرش بر دیوار نصب شده بود که نور لرزان و یرقانی‌اش حالت خوفناکی به چهره‌اش می‌داد. کدخدا را کنارش نشاند و گفت: - می‌بینی کدخدا! من با دو تفنگچی مزدور، با تفنگ‌های قراضه‌ان، جای یک گروهان امنیه شب و روز داریم امنیت این آبادی را تأمین می‌کنیم. آن هم با مواجب ناچیزی که هیچ کس حاضر نمی‌شد انجام خدمت کند. می‌بینی کدخدا جان حتی سهمیه نفت مان آنقدر نیست که همه جای این قلعه را روشن نگه داریم. خوب است که دوسه زندانی بیشتر نداریم وگرنه کلاهامن پس معرکه بود. با این وضع دو تفنگچی بی تفنگ چنان زهرشمنی از درها و قاقاچقی‌های اشیای زیرخاکی گرفته‌ایم که جرات نمی‌کنند پا توی آبادی ما بگذارند. کدخدا گفت: خب شکر خدا. اما با ریش سفیدهای آبادی‌مان صحبت می‌کنم که سهمیه نقدی بیشتری برای شما در نظر بگیرند. از مردم آبادی مخصوصاً آنهایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسه، می‌خواهیم کمک بیشتری بکنند.

کلانتر خودخوانده گفت: ما هم دعا به جان‌تان می‌کنیم کدخدا. می‌دانید ما که حقوق بگیر دولتی نیستیم تا مواجب ما ماهانه‌ای مثل امنیه‌ها بگیریم. ما اجیر شده مردم این آبادی هستیم و دست‌مان به طرف شما و مردم درازه. اگر این کمک‌ها قطع بشه، باید این قلعه را تخلیه کنیم برویم بی کار خودمان. آن وقت هر شب قاقاچقی‌ها قایرستان قدیمی این آبادی را زیر و روی می‌کنند تا بی اشیای عتیقه بگردند. کدخدا با تواضع گردن کج کرد و گفت: چشم، خاطر جمع باشید از معتمدان ریش سفید خواهم مقرر مقرر ماهانه بیشتری برای شما و تفنگچی‌هایتان در نظر بگیرند. انصافاً اهل آبادی می‌دانند امنیتی که نصب‌شان شده، از دلاوری‌های شماس، اگر از مردم درخواست مقرر بیشتری کنیم، حتماً قبول خواهند کرد.

می‌دانند از مجاهدات شماس که شب‌ها سر آسوده بر بالش می‌گذارند. اما غرض از آمدن ما ریش سفیدها به اینجا به خاطر این است که از شکایت‌مان علیه آقا کاظم چشم شیطانی بگذریم تا آزاد بشود. ببریمش به آبادی. چون حالا میرزا کاظم رمال باشی توصیه کرده، برای باطل شدن طلسم شور و نجسس، باید به سنت قدیمی‌ها مجبورش کنیم رخت سرخ بر تن کند و با کلاهخود پدرار، سوار اسبش کنیم تا طلسمش باطل شود و باران بیارد.

ادامه دارد

کلاهبرداران خانه سناتور در انتظار محاکمه



گروه حوادث / اعضای یک باند بزرگ کلاهبرداری که با جعل سند و مدارک اموال افراد ثروتمند از جمله یکی از سناتورهای رژیم سابق را تصاحب کرده بودند، صبح دیروز در شعبه ۱۲ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شدند.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از سال ۸۲ با شکایت یکی از سناتورهای رژیم سابق که در ایران زندگی می‌کرد، آغاز شد. او که اموال بسیاری داشت و مرد ثروتمندی بود به خاطر کهولت سن پرستاری به نام مهین را برای انجام کارهای خانه استخدام کرده بود. اما پس از چندی متوجه شد که برخی از اسناد و مدارک مربوط به املاک و دارایی‌هایش از خانه سرقت شده است و به همین خاطر از او به عنوان مظنون به سرقت اسنادش شکایت کرد.

اما این مرد کهنسال در ادامه مسیر رسیدگی به پرونده‌اش فوت کرد و پیگیری رسیدگی به پرونده برعهده وراثت وی افتاد.

در حالی که تلاش برای دستگیری مهین ادامه داشت، در سال ۸۵ پلیس متوجه شد یکی از املاک این سناتور در معامله‌ای در حال فروش است. بدین ترتیب متهمان دستگیر شدند و مأموران اداره آگاهی مرحله

به مرحله پیش رفتند و در مسیر رسیدگی به متهم اصلی ۲۰ نفر را دستگیر کردند و راز فعالیت مجرمانه این باند بزرگ کلاهبرداری لو رفت.

مهین که متهم اصلی این پرونده است، با اعتراف به اعمال مجرمانه‌شان عنوان کرد: ما ۲۰ نفر بودیم که از سال‌ها قبل به دنبال افراد سالخورده و کهنسال و متمول تنها می‌گشتیم تا پس از حضور در خانه‌های آنها

به عنوان مستخدم و کارگر در زمان مناسب اسناد و مدارک‌شان را سرقت کنیم و پس از جعل امضا به صورت غیرقانونی آن را به دیگران منتقل می‌کردیم و پول آنها را تصاحب می‌کردیم. رسیدگی به پرونده متهمان این پرونده که بیش از ۱۰۰ میلیارد تومان کلاهبرداری کرده‌اند، در شعبه ۱۲ دادگاه کیفری استان تهران ادامه دارد.

ربودن پدر به خاطر بدهی ۵۰۰ میلیون تومانی پسر

گروه حوادث / چهار مرد تبه‌کار وقتی از دریافت طلب ۵۰۰ میلیون تومانی خود از مرد مغازه‌دار ناامید شدند، پدر او را گروگان گرفتند. به گزارش خبرنگار جنایی «ایران»، دوشنبه گذشته مرد جوانی به نام شاهرخ در تماس با پلیس از ربوده شدن پدرش خبر داد. او در تحقیقات گفت: پدرم امروز برای خرید از خانه‌اش در شمال تهران خارج شد و دیگر برنگشت. گوشی تلفن همراه پدرم نیز خاموش بود. این مرد به پلیس گفت: من مغازه لوازم خانگی دارم و به خاطر شرایط اقتصادی کشور و کساد بازار به چند نفر از همکارانم بدهکار

شدم. آنها مرا تهدید کرده بودند که اگر طلب‌شان را ندهم، اتفاقات بدی برای من می‌افتد. اما توجهی نمی‌کردم، تا اینکه پدرم ناپدید شد. همان لحظه حدس زدم که پدرم ربوده‌اند تا به بدهی ۵۰۰ میلیون تومانی‌شان برسند. اما شک داشتم. شاهرخ ادامه داد: این حدس زمانی به یقین تبدیل شد که چند ساعت بعد از ناپدید شدن پدرم یکی از طلبکارها با من تماس گرفت، او گفت که پدرم را ربوده‌اند و اگر می‌خواهم او را دوباره ببینم، باید بدهی‌ام را تسویه کنم. اما من توانایی پرداخت بدهی را ندارم.

دستگیری نخستین متهم

پدربزرگ برای نوه‌اش قصاص خواست



اسلامی جدید دو پسر نوجوان را از قصاص معاف و هر یک از آنها را به ۵ سال زندان و پرداخت دیه محکوم کردند اما حکم صادره از اعتراض اولیای دم به دیوان عالی کشور رفت و حکم نقض شد.

بدین ترتیب پرونده برای رسیدگی دوباره به شعبه هم‌عرض فرستاده شد و صبح دیروز هر دو متهم در شعبه پنجم دادگاه کیفری محاکمه شدند. متهم اصلی که از مرگ پدر و مادرش به شدت پشیمان بود، گفت: من خیلی شرمند و پشیمان هستم اما موضوعی که بسیار ناراحتم می‌کند، این است که هر شب خواب مادرم را می‌بینم.

سپس پسر جوان به گریه افتاد و وکیلش از قاضی خواست تا اجازه دهد او دفاعیاتش را بنویسد که قاضی اجازه داد. سبب پدربزرگ مادرش محمد وقتی جایگاه برای نوه‌اش در خواست قصاص کرد. اما خواهر کوچک‌تر متهم همچنان از قصاص برادرش گذشت کرد و او را بخشید.

بدین ترتیب قضات برای صدور حکم برای این دو متهم وارد شور شدند.

جنایت

در مغازه ضایعات فروشی

گروه حوادث / همزمان با کشف جسد راننده لیفتراک در یک مغازه ضایعات فروشی، تحقیقات تیم جنایی برای رمزگشایی از این قتل آغاز شد. به گزارش خبرنگار جنایی ایران، ساعت ۱۰:۳۰ شنبه ۲۰ اردیبهشت، مأموران کلانتری ۱۵۱ یافت آباد از قتل مرد میانسالی باخبر شدند.

محل جنایت مغازه ضایعات فروشی در بازار آهن دود و تیم جنایی بلافاصله راهی محل حادثه شدند. با ورود به مغازه تیم تحقیق با جسد مرد ۴۰ ساله‌ای مواجه شدند که با ضربات جسم نوک تیز مانند چاقو به قتل رسیده بود.

بررسی متخصصان پزشکی قانونی در محل، این احتمال را مطرح کرد که از زمان جنایت ۱۵ ساعت گذشته باشد. کارگر جوانی که جسد را پیدا کرده و گزارش آن را به پلیس داده بود در تحقیقات گفت: ساسان - مقتول - تنها زندگی می‌کرد و چون جا و مکان نداشت، صاحب این مغازه به او اجازه داده بود که شب‌ها داخل همین مغازه

بروم. اما من مقاومت کردم که آنها با زور مرا سوار خودروشان کرده و پس از بستن دست و پایم، مرا زیر صندلی عقب قرار دادند. از صحبت‌هایشان و مسیر زیادی که طی کردیم معلوم بود از تهران خارج شده‌ایم. اما چون چشم‌هایم بسته بود، نمی‌توانستم ببینم که کجا هستیم. آنها وارد یک خانه باغی شدند و در این مدت مرا آنجا حبس کردند. در دو روزی که گروگان مردان ناشناس بودم، آنها کاری به من نداشتند. اما تهدید می‌کردند که اگر پسرم پولی به آنها ندهد، اتفاقات بدی برای من رقم می‌خورد. او ادامه داد: بعد از ۴۸ ساعت و زمانی که متوجه شدند یکی از همدستان‌شان بازداشت شده است، دوباره مرا سوار خودروی پژو کردند و در محلی خلوت از خودرو بیرون انداختند.

با آزادی مرد میانسال و شناسایی هوسه به متهم دیگر این پرونده، بازپرس سهرابی از شعبه نهم دادسرای امور جنایی تهران دستور بازداشت آنها را صادر کرد.



تحقیقات گفت: روز حادثه برای خرید از خانه خارج شدم که چهار مرد سوار بر خودروی پژو راهم را سد کردند. آنها خودشان را مأمور پلیس معرفی کردند و از من خواستند همراه‌شان

موضوع رهایی گروگان ۷۰ ساله بلافاصله به پلیس و بازپرس جنایی اعلام شد و او به تهران برگردانده شد. **۲۰ روز حبس** مرد میانسال پس از آزادی در

محاکمه غیابی پسری که

نامزدش را به آتش کشید

کردم، ولی بعد از مدتی متوجه تغییر رفتار او شدم، برای همین به یک پانسیون رفتم. من به خاطر اتفاقاتی که افتاده بود بسیار ناامید شده بودم. صبح روز حادثه به پمپ‌بنزین رفتم و یک بطری بنزین خریدم. بعد هم از ساعت ۹ تا ۷ صبح جلوی خانه طناز منتظرش ماندم تا از خانه خارج شود. بعد به بهانه صحبت کردن و حل مشکلات سوار خودرواش شدم که در میانه راه مشاخره ماسر موضوعات قبلی شروع شد و گفت که دیگر مرا نمی‌خواهد. آن موقع بود که من از عصبانیت بنزین را روی او ریختم و فنکد را روشن کردم که ناگهان آتش زبانه کشید و او در آتش سوخت، البته خودم هم به بنزین آغشته شده بودم و آتش گرفتم.

پس از اظهارات متهم رسیدگی به پرونده در شعبه دوم دادگاه کیفری آغاز شد اما چون متهم در جلسه حاضر نبود وکیلش به دفاع از او پرداخت. در ابتدای جلسه مشخص شد که خانواده مقتول رضایت خودشان را اعلام کرده‌اند و از حق خود مبنی بر قصاص متهم بازجویی قرار گرفت. وی با قبول اینکه او خودرو را آتش زده، گفت: من و طناز یکسال قبل با هم آشنا شدیم و قصد داشتیم با هم ازدواج کنیم. او در یک دفتر مشاور املاک کار می‌کرد.

به تازگی تصمیم گرفته بودیم که با سفر به کشور ترکیه سرمایه‌گذاری کنیم برای همین همه دارایی‌ام را برداشتم و به پول نقد تبدیل کردم و با خودم به ترکیه پردم، اما به مشکل برخوردیم و نتوانستیم در کارمان موفق شویم و در نهایت مجبور شدیم به ایران برگردیم و من چون پولی نداشتم مدتی در خانه طناز زندگی

گروه حوادث / پسر جوانی که پس از اختلاف با نامزدش در اقدامی جنون آمیز او را به آتش کشیده بود، صبح دیروز در شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شد. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از روز دهم اردیبهشت سال گذشته با اعلام خبر آتش گرفتن یک خودروی ۲۰۶ در منطقه تهرانپارس به جریان افتاد و مأموران آتش‌نشانی پس از حضور در محل متوجه حضور دختر و پسر جوانی در داخل خودرو شدند که دقایقی بعد با خاموش کردن آتش هر دو جوان به بیمارستان منتقل شدند. اما ۹ روز بعد دختر جوان با نام طناز فوت کرد و پرونده وارد مرحله تازه‌ای شد و کار رسیدگی به آن به شعبه چهارم دادسرای جنایی تهران ارجاع شد.

به دستور بازپرس، رسیدگی برای روشن شدن ابعاد پنهان پرونده مرگ دختر ۲۸ ساله آغاز شد و پیمان ۳۰ ساله که او هم دچار سوختگی شدید شده بود و تحقیقات میدانی نشان می‌داد که او عامل وقوع حادثه بوده مورد بازجویی قرار گرفت. وی با قبول اینکه او خودرو را آتش زده، گفت: من و طناز یکسال قبل با هم آشنا شدیم و قصد داشتیم با هم ازدواج کنیم. این است که هر شب خواب مادرم را می‌بینم.

سپس پسر جوان به گریه افتاد و وکیلش از قاضی خواست تا اجازه دهد او دفاعیاتش را بنویسد که قاضی اجازه داد.

آگهی مناقصه عمومی
دومرحله‌ای
نوبت اول

نام و نشانی دستگاه مناقصه‌گذار، شرکت فراست انرژی فلات، به نشانی کارگاه خوزستان (جاده اهواز- خرمشهر، قبل از پادگان حمید- به سمت منطقه فقیر- روبروی روستای جفیرثانی- کارخانه گاز و گاز مایع غرب کارون- شرکت فراست انرژی فلات کدپستی ۶۴۴۵۱۵۱۹۹)

موضوع: اجرای عملیات گالوانیز کردن اسپول‌های پیش‌ساخته خطوط ISA-FWA پروژه NGL3200

زمان، مهلت و نشانی دریافت اسناد:

۱-۳- متقاضیان می‌توانند حداکثر به مدت ۳ روز کاری از تاریخ نشر آگهی نوبت دوم با هماهنگی قبلی از طریق شماره تلفن ۰۶۱-۳۶۷۵۱۷۴۰-۰۶۱-۳۶۷۵۱۷۴۰ اسناد مناقصه را دریافت نمایند.

۴-۳- هزینه خرید اسناد معادل ۱,۰۰۰/۰۰۰ ریال است که می‌بایست به شماره حساب ۳۵۶۰۵۴۳۷۷ نزد بانک تجارت به‌نام شرکت فراست انرژی فلات واریز و رسید بانکی واریز وجه تحویل دستگاه مناقصه‌گذار گردد.

۱- تحویل اسناد شرکت کنندگان در مناقصه؛ شرکت کنندگان می‌توانند اسناد شرکت در مناقصه خود را در وقت مقرر به مدیریت حقوقی و قراردادهای کارگاه (جفیر) تحویل نمایند.

۲- ارائه تضمین جهت شرکت در مناقصه الزامی است.

۳- سایر اطلاعات و جزئیات مربوطه در اسناد مناقصه مندرج است.

۴- هزینه آگهی بر عهده برنده مناقصه می‌باشد.